

بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه سخن امام خمینی(ره)

تتمه فرمایش امام(ره) باقی مانده است؛ عرض کردیم ایشان می‌فرمایند: اصل مسأله وجوب موافقت التزامیه ثبوتاً امر غیر ممکن است؛ یعنی موافقت التزامیه ثبوتاً امکان ندارد، و در نتیجه، متعلق برای تکلیف قرار نمی‌گیرد. مقدمه اول و دوم سخن ایشان را بیان کردیم؛ در مقدمه سوم می‌فرمایند: التزام قلبی، تسلیم قلبی، و به تعبیر دیگر عقد القلب نیز یکی از مصادیق احوال قلبیه است. همانطور که در مقدمه قبل بیان کردند احوال قلبی اموری هستند که حصول آنها قهری است، اراده و اختیار انسان در تحقق آنها نقشی ندارد، در مانحن فیه نیز التزام به تکلیفی، يك امر غیر اختیاری است. اگر مبادی و مقدمات آن حاصل شود، التزام نیز حاصل می‌شود، در غیر این صورت، التزام نیز حاصل نخواهد شد؛ اما بالاخره خود التزام قلبی نسبت به تکالیف شرعیه امری غیر اختیاری و قهری است. و از این رو، متعلق تکلیف قرار نمی‌گیرد.

ایشان می‌فرمایند: اصلاً وزان تشریع مانند وزان امور تکوینیه است؛ شما چطور در امور تکوینیه می‌دانید که النار حار، حال اگر بخواهید از روی اختیار و اراده، در عالم قلبتان، التزام و جزم به این پیدا کنید که النار بارد، چنین چیزی ممکن نیست. وقتی در امور تکوینیه، التزام به ضد شیء امکان ندارد، در امور تشریعی - چه امور اعتقادی و چه امور فرعی - نیز به همین صورت است؛ اگر ما به وجود باری تعالی و صفات او علم پیدا کردیم، قهراً التزام به آن نیز پیدا می‌کنیم؛ اگر از طرق شرعیه و از راه حجج و امارات و ادله به حکمی - مثلاً الفسالة نجس - رسیدیم، دیگر محال است که بتوانیم بر خلاف آن التزام پیدا کنیم؛ و قهراً به مدلول همین دلیل و حجت التزام پیدا می‌کنیم. به عبارت دیگر، در صورتی که مبادی حالات قلبیه محقق شود، التزام به آن قهری است و تخلف از آن التزام محال است.

اشکال و جواب

مرحوم امام در ادامه توهمی را ذکر می‌کنند که اصل آن کلام مرحوم محقق اصفهانی **اعلی الله مقامه الشریف** است. امام(ره) می‌فرمایند: اگر کسی بگوید چطور در مورد کفار، با اینکه یقین قلبی به نبوت پیامبر داشتند و علم داشتند به اینکه پیامبر صادق است، با این وجود، در باطنشان مخالفت کرده و التزام به آن پیدا نکردند. آیه شریفه 14 سوره مبارکه نمل می‌فرماید: **«وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ»** آیه می‌فرماید: آنها با اینکه یقین داشتند، اما جحدوا ظُلماً و علواً؛ پس معلوم می‌شود ممکن است مبادی تصدیقیه يك امری حاصل باشد، اما در باطن التزام و تسلیم نسبت به آن نباشد؛ همان‌گونه که در قضیه کفار بر طبق آیه شریفه چنین است. ایشان در جواب توهم فرموده‌اند: اگر مراد از **«جَحَدُوا بِهَا»** جحد قلبی باشد، این توهم درست است و این نقض و اشکال بر ما وارد می‌شود؛ اما به نظر ما، مراد از این انکار، انکار لسانی است؛

یعنی « وجمدوا لفظاً و لساناً »؛ کفار نبوت پیامبر را به زبان انکار کردند، اما قلباً به آن یقین داشتند.

حل مسأله تشریع

ایشان در آخر می‌فرمایند: در باب تشریع که می‌گوئیم تشریع ادخال ما لیس من الدین فی الدین است، اگر مراد، قلباً و باطناً باشد، یعنی بگوئیم چیزی را که یقین داریم از دین نیست، قلباً بگوئیم از دین است و ملتزم به آن شویم، این ممکن نیست؛ امکان ندارد که انسان بداند چیزی از دین نیست، اما به آن ملتزم شود؛ چنین چیزی محال است؛ و اگر تشریع به این معنا باشد - که ظاهر کلمات بزرگان نیز همین است -، چیزی که محال است، چطور نهی به آن تعلق پیدا می‌کند؟ این محال است.

اما اگر تشریع را بر اساس مسأله التزام قلبی نیاوریم، بلکه بگوئیم تشریع از مصادیق باب افترا است؛ چیزی را که انسان می‌داند از دین نیست، اگر آن را به دین و خدا نسبت دهد، افتراء علی الله است. در اینجا دیگر مسأله التزام و تسلیم قلبی مطرح نیست و بلکه يك امر لسانی و ظاهری است؛ در این صورت، تشریع يك امر ممکن و معقول بوده و قابلیت تعلق نهی و تحریم را نیز دارد. اما چه کنیم که ظاهر کلمات بزرگان همان فرض اول است!، یعنی می‌گویند: معنای تشریع این است که انسان قلباً معتقد و تسلیم شود به اینکه آنچه از دین نیست، داخل در دین است.

ذکر یک اشکال دیگر

ایشان گویا در مقام این هستند که تکلیف مواردی را که مظنه‌ی مسأله تسلیم قلبی است را روشن کنند؛ به همین جهت، می‌فرمایند: یکی از مواردی که این مسأله در آن مطرح شده، مطلبی است که مرحوم سید فشارکی استاد مرحوم محقق حائری - که مرحوم حائری نیز استاد امام بودند - بیان می‌کنند. مرحوم فشارکی می‌فرماید: در قضایای صادقه ما علم به نسبت داریم؛ وقتی در عالم خارج می‌دانیم زید ایستاده است، در نفس خودمان به نسبت بین زید و قیام علم داریم؛ اما در قضایای کاذبه، در واقع نسبتی وجود ندارد، در اینجا مسأله قضیه کاذبه و این نسبت را چگونه تصویر کنیم؟ بالاخره هر قضیه‌ای نیاز به این دارد که میان موضوع و محمول آن نسبتی باشد. مرحوم فشارکی فرموده‌اند: در باب قضایای کاذبه، قلباً شخص کاذب جزم به نسبت پیدا می‌کند؛ در عالم قلبش جزم به این پیدا می‌کند که نسبتی وجود دارد، اما در واقع چنین نسبتی نیست. به عبارت دیگر، فرموده است: قلب انسان این تجزم را خلق و ایجاد می‌کند. اینجا گویا کسی به امام عرض می‌کند: شما که می‌گوئید مسأله علم و جزم از احوال قلبیه‌ای است که باید مبادی‌اش حاصل شود و اراده و اختیار در آن دخالت ندارد، پس این فرمایش مرحوم فشارکی چیست؟ ایشان که می‌گویند قلب انسان خلق نسبت می‌کند و جزم به نسبت پیدا می‌کند؛ بنابراین، معلوم می‌شود که متعلق برای اراده و اختیار قرار می‌گیرد.

پاسخ امام(ره) از اشکال

مرحوم امام در جواب می‌فرمایند: ما دست از حرفمان بر نمی‌داریم؛ همانطور که گفتیم جمیع حالات قلبیه و از جمله علم و جزم، از امور جعلی و اختیاری و ارادی نیست؛ ما برهان آوردیم که تا زمانی که مبادی علم و جزم بوجود نیاید، التزام به آنها نیز امکان ندارد؛ و برای روشن شدن مطلب به ذکر یک مثال اکتفا می‌کنند؛ می‌فرماید: شما اگر می‌گوئید جزم يك امر اختیاری در نفس است، آیا می‌توانید الآن جزم پیدا کنید به این که يك، نصف دو نیست؟؛ اگر جزم چیزی است که نفس شما خلق می‌کند و اختیاری و ارادی است، الآن جزم پیدا کنید که الواحد لیس نصف الاثنین؛ و حال آن که نمی‌توانید چنین جزمی پیدا کنید. پس،

معلوم می‌شود جزم يك امر اختیاری و به تعبیر ایشان جعلی نیست. سپس می‌فرماید: اگر کسی از ما سؤال کند که در قضایای کاذبه مسأله نسبت را به چه صورتی حل می‌کنید؟ می‌فرمایند: در آنجا می‌گوییم جزم هست اما يك جزم ادعایی است؛ صورت جزم است، اما واقعاً جزم نیست. شخصی که می‌گوید من یقین دارم زید قائم است در حالی که می‌داند در خارج زید قائم نیست، این صورت جزم دارد، یا به تعبیر دیگر، اخبار به جزم می‌کند؛ اما واقعاً جزمی وجود ندارد.

نتیجه سخن امام خمینی(ره)

پس، نتیجه فرمایش امام این می‌شود که موافقت قلبی، تسلیم قلبی، متعلق تکلیف قرار نمی‌گیرد تا این که بحث کنیم آیا موافقت التزامی واجب است یا واجب نیست؛ این يك امری است که متوقف بر مبادی است، اگر مبادی حاصل شد، التزام نیز حاصل می‌شود. همچنین از لابلای کلماتشان استفاده می‌شود کسی که نبوت پیامبر را قبول دارد، التزام دارد به ما جاء به النبی؛ و دیگر نمی‌توان گفت شخصی نبوت پیامبر را قبول دارد اما التزام و تسلیم به آنچه که ایشان آورده ندارد. بنابراین، طبق فرمایش ایشان دیگر ثبوتاً مجالی برای بحث موافقت التزامیه باقی نمی‌ماند.

تعلیق بر سخن مرحوم امام

اینجا ما بر فرمایش ایشان دو تعلیق و ملاحظه داریم - حالا تعبیر به مناقشه یا اشکال نمی‌کنیم -.. **ملاحظه اول:** ملاحظه‌ای است که از کلمات مرحوم محقق اصفهانی بدست می‌آوریم؛ مرحوم اصفهانی در بین کلماتشان می‌فرمایند: وجدان مساعد و موافق با مسأله موافقت التزامی و تسلیم قلبی است.

ایشان مثال می‌زنند که اگر از طرف رئیسی کسی را منصوب به کاری کنند، شما یقین دارید که آن شخص اهلیت این کار را دارد، اما در باطن هیچ میل، تسلیم و انقیادی نسبت به او ندارید؛ یعنی چه بسا انسان نسبت به يك حاکم، نسبت به يك رئیس، با این که می‌داند اهلیت و تمام شرایط در مورد آن کار را دارد، اما مع ذلك تسلیم او نیست؛ و اگر هم گوش به اوامر او می‌دهد، از باب خوف و ترس، یا به طمع اجرتی است که به او داده می‌شود. لذا، وجدان بیان مرحوم امام خمینی را رد می‌کند. به عبارت دیگر، ما می‌پذیریم که احوال قلبی - (این بیان در کلمات اصفهانی نیست) - اگر مبادی حالات قلبیه حاصل شد، قهراً التزام نیز حاصل می‌شود؛ شما اگر علم به تقوای شخصی پیدا کنید، علم به معلومات شخصی پیدا کنید، علم به درایت و بینش شخصی پیدا کنید، مجموعاً برای شما حب به او ایجاد می‌کند؛ اما معنایش این نیست که فقط از این طریق حبّ حاصل می‌شود.

آن مقداری که در کلمات امام(ره) وجود دارد، این است که امور قلبیه متوقف بر مبادی است و مبادی هم متوقف بر علل است؛ بدون مبادی و علل این امور محقق نمی‌شود.

ولی آیا این امور همیشه به این صورت هستند؛ یا آن که اگر انسان بدون حصول مبادی، حب به چیزی پیدا کند، یا بدون این که مبادی خوف به وجود بیاید، حب پیدا کند، آیا چنین چیزی ممکن نیست؟ عرض ما این است که علاوه بر آن که وجدان خلاف فرمایش مرحوم امام را می‌گوید، از طرف دیگر، می‌خواهیم بگوئیم ما قبول داریم که اگر مبادی حاصل شد، این امور قهراً حاصل می‌شود؛ اما اینکه بگوئیم این امور همیشه به این صورت هستند، چنین چیزی نیست؛ بلکه مواردی را داریم که گاه انسان بدون اینکه انسان کسی را ببیند، بدون اینکه اطلاع از جزئیات او داشته باشد، فرض کنید با مجرد تصور، حب به او پیدا می‌کند - این مقدار برای مبدء بودن کفایت نمی‌کند - و این ممکن است. پس اشکال اول - که به نظر من ذیلش از اولی مهمتر است - این است که به امام عرض می‌کنیم: شما در کلماتتان فرمودید وقتی مبادی آمد، این امور قهراً حاصل می‌شود؛ ما این را می‌پذیریم،

اما اینکه این امور همیشه قهری هستند و هیچ‌گاه بدون مبادی حاصل نمی‌شوند، برهانی در کلام شما بر این معنا وجود ندارد.

ملاحظه دوم: زمانی که به روایات مراجعه می‌کنیم، در کتاب **کافی** در ابواب کتاب الایمان و الکفر، بابی تحت عنوان «باب ان الایمان مبثوث فی الجوارح كلها» - که واقعاً دیدن این روایت برای هر طلبه‌ای لازم است؛ که بداند ایمان قلب چیست؟ ایمان چشم چیست؟ ایمان دست چیست؟ ایمان پا چیست؟ نقصان ایمان چیست؟ رجحان ایمان چیست؟ و... - يك روایت بسیار مفصلی وجود دارد که در آن آمده است: **ما فرض الله على القلب غير ما فرض الله على السمع** آنچه را که خداوند بر قلب واجب کرده است، غیر از آن چیزی است که خداوند بر گوش واجب کرده است و **ما فرض الله على السمع غير ما فرض الله على البصر**، و ضمن «ما فرض الله على القلب» مسأله تسلیم و انقیاد نیز مطرح شده است و آمده: **ما فرض الله على القلب هو الایمان و الاقرار و التسليم** (در بعضی از روایات دیگر تصریح دارد که تسلیم یکی از ارکان ایمان است)؛ حال، اگر بگوئیم تسلیم امر غیر ارادی و غیر اختیاری است، با ظاهر این روایات سازگاری ندارد. و مرحوم امام باید در ظاهر این روایات تصرف کنند و بگویند آنچه که خدا بر قلب واجب کرده است، یعنی آنچه که مقدماتش را واجب کرده است، و الا حالات قلبیه متعلق برای تکلیف قرار نمی‌گیرد. این تصرف در روایات، خلاف ظاهر است.

بله، اگر ما **يك** برهان صد در صد عقلی داشتیم بر این که این امور لا توجد الا بالمبادی، در این روایات تصرف می‌کردیم، ولی آن مقدار که در کلمات ایشان وجود دارد، این است که اگر مبادی این امور حاصل شود، قهراً این امور حاصل می‌شوند؛ اما اینکه این امور بدون مبادی حاصل نمی‌شود، در کلام ایشان اثبات نشده است. بنابراین، هم وجدان و هم روایات، این کلام مرحوم امام را مورد مناقشه قرار می‌دهند و ما نمی‌توانیم آن را بپذیریم و قائل شویم که ثبوتاً موافقت التزامیه ممکن نیست؛ بلکه همانطور که اکثر اصولیین قائل هستند، موافقت التزامیه ثبوتاً ممکن است. و السلام.